

تکاپوی زنان عصر قاجار: فردیت، جهان سنت و گذار از آن

سهیلا ترابی فارسانی^۱

چکیده

زنان در عصر قاجار همچون دوره های پیشین در چارچوب نظام سنتی محصور بودند و تنها در جایگاه همسر و مادر نقش ایفا می کردند. نظام خانواده، هنجارهای اجتماعی و نظام حقوقی، جهان بسته ای را فراهم ساخته بود که در عمل، امکان بروز فردیت را به زنان را نمی داد. زن در این مناسبات، مسیر تعیین شده ای را طی می کرد که به تحقق فردیت او نمی انجامید. خانواده، امور مذهبی و خیریه و در مواردی حضور اجتماعی زنان، همه مسیرهای از پیش تعیین شده جوامع سنتی بود که همچنان در ارتباط با نقش های سنتی آنان معنا می یافت. حتی سرگرمی های زنان نیز امکان کنش گری برای آنان فراهم نمی کرد. در سال های پیش از مشروطیت، رگه های کمرنگی از نقد جهان سنت در اندیشه زنان پیشگام و در برخی از امور اجتماعی یافت می شود که بیان کننده آغاز چالشی طولانی در مسیر نقد سنت است.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد . tfarsani@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۸۸/۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۸۷/۳/۷

واژه های کلیدی: زنان، سنت، نوگرایی، تفکر مدرن، فردیت.

مقدمه

زنان در عصر قاجار همچون دوره های پیش از آن، با فضای سنت دست به گریبان بودند. تحولات عصر ناصرالدین شاه، آغازگر چالش هایی شد که بر دیوارهای استوار سنت، شکاف هایی ایجاد کرد. اما عبور از این دیوارها نیازمند زمان، آگاهی و مبارزه ای طولانی بود که تا امروز نیز همچنان ادامه دارد. فهم و نقد جهان سنت به زن ایرانی این امکان را خواهد داد که خود را در آیین تاریخی به درستی واکاوی کند و مسیری آگاهانه را در پیش گیرد.

این مقاله بر این فرضیه استوار است که در دوران قاجار، جهان سنت به دلیل ساختاری، امکان شکل گیری فردیت را برای زنان ممکن نساخت ولی تا پیش از مشروطیت رگه های کم رنگی از نقد سنت دیده می شود. در این دوران زنان در غیبت شکل گیری هویت فردی خود، فقط توانستند در ایفای نقش های مرتبط با خانواده هویت یابند. زندگی خانوادگی و اجتماعی آنان نیز متأثر از همین مفهوم بود. پرسش اصلی این پژوهش بازشناسی ویژگی های زن سنتی است که حاصل شرایط اجتماعی-اقتصادی و حقوقی عصر اوست.

فردیت یا هویت فردی مفهومی جدید است که در سپهر اجتماعی مدرن شکل می گیرد^(۱) و در سه ساحت فیزیولوژیکی، اجتماعی و روانشناختی قابل طرح است. در حیطه نخست، تمایز یک تن از بقیه تن ها به لحاظ فیزیکی، مورد نظر است. در حیطه اجتماعی، سپهر اجتماعی مدرن دامنه عملکرد خود آیین «فرد» را امکان پذیر می سازد و به او این امکان را می دهد که نقش هایی را در جامعه به عهده گیرد. او در جمع مستحیل نمی شود و امکان تحقق فردیت خویش را در حین حضور اجتماعی می یابد. به لحاظ روانشناختی، فردیت برآمده از جهان مدرن، مستقل، تصمیم گیرنده، مختار، مسئولیت پذیر و کنش گر است.

با توجه به مقدمه مذکور صرف نظر از ساحت فیزیولوژیکی که آن را به عنوان اصل بدیهی در نظر می گیریم، موقعیت زن در جهان سنت در حیطه اجتماعی و روانشناختی واکاوی می شود ولی تفکیک کاملاً جداگانه آن به دلیل درهم تنیدگی این دو ساحت در مقاله امکان پذیر نبود.

فردیت، خانواده و نظام حقوقی زنان در جهان سنت

در جوامع سنتی (توده وار)، مناسبات اجتماعی از پیش تعیین شده است و فرد در جمع مستحیل و تابع روح جمعی است و روابط و مناسبات تعریف شده مورد نقد قرار نمی گیرد. از این رو، در این جوامع زن نیز تعریف تعیین شده و مشخصی دارد. او برای معنی یافتن در حیطه اجتماعی می بایست نقش های خاصی را ایفا کند.

مهم ترین نقش زنان، جایگاه آنان به عنوان همسر و مادر بود. مفهوم «فردیت» در این فضا جایگاهی نداشت. از این رو، زنانی که در این دو نقش ناموفق بودند با عناوینی چون «ترشیده» و «اجاق کور»، علت وجودی خود را از دست می دادند. انتخاب، که از ویژگی های تحقق فردیت است معنا و مفهومی نداشت. همسر آینده نه بر اساس عشق و علائق مشترک که معمولاً با حساب و کتاب های معین خانوادگی، اجتماعی، مالی و گاه سیاسی از سوی بزرگان خانواده برگزیده می شد (اوبن، ۱۳۶۲: ۱۱۰) و جمله معروف «عشق بعد از ازدواج به وجود می آید»، همچنان بازتاب چنین تفکری است.

نقش اصلی زن سنتی در خانواده معنی می یافت. زنان طبقه متوسط و پایین شهری و زنان روستایی و ایلی وظایف متعددی در برابر خانواده داشتند و تمامی وقت خود را برای تهیه غذا، مراقبت از فرزندان، رسیدگی به امور خانه و انجام کارهای ریز و درشت خانگی می گذراندند که کاری بی انتها، ملال آور، تکرار شونده و بدون جاذبه بود. زنان روستایی و ایلی محدودیت های کمتری نسبت به زنان معمولی شهری داشتند. (دیولافوا، ۱۳۶۱: ۷۳؛ ر.ک: کلارا کولیورایس، ۱۳۶۶: ۴۵). آنان در امور زراعتی، تولیدات خانگی، تهیه مواد لبنی، آوردن آب، پخت نان و فعالیت های ریز و درشت دیگر مشارکت داشتند و چهره خود را همچون زنان شهری با روئنده نمی بستند (کلارا کولیورایس، ۱۳۶۶: ۴۶؛ نیکیتین، ۱۳۵۶: ۱۳۵). آنان با تولیدات خانگی مثل قالی بافی، انواع کارهای هنری بر روی پارچه های گوناگون سهم بیشتری در چرخاندن امور خانه و اقتصاد آن ایفا می کردند. اما زنان طبقات بالای شهری وظایف مربوط به امور خانه و بچه ها را نیز به خدمتکاران محول می کردند؛ از این رو، اوقات آنان با ملالت و محدودیت های بیشتری همراه بود (کارلاسرنا، ۱۳۶۳: ۴۶).

این محدودیت برای زنان درباری به مراتب بیشتر بود. گلدوزی از زمره هنرهایی بود که زنان دربار به آن توجه داشتند. برخی سیاحان مشغولیت به این هنر را نتیجه انزوای آنها دانسته اند (بنجامین، ۱۳۶۳: ۳۹۱). تمامی وقت زنان دربار به آرایش و مهمانی کردن و مهمانی رفتن می‌گذشت (کاسپاردرویل، ۱۳۷۰: ۶۹). هر چند «لیدی شیل» در شرح زندگی زنان دربار آنان را با سواد به معنی آشنا با شعر و ادب و قادر به قرائت قرآن می‌داند که سبک متداول مکتبخانه ای در آن زمان بود و این زنان از طریق معلمان سرخانه با روخوانی قرآن آشنا می‌شدند (لیدی شیل، ۱۳۶۸: ۸۹)، اما به نظر نمی‌رسد که اکثریت زنان دربار به مطالعه و یادگیری هنرها گرایش داشتند. با آنکه در همه جای دنیا بیشتر قشرهای مرفه هستند که فرصت پرداختن به امور فرهنگی را دارند اما دربار قاجار محلی برای پرداختن به امور فرهنگی نبود. البته زنانی معدود در دربار اهل ادب و هنر، شاعره و سخنور و دارای خط خوش بودند. ولی تعداد آنان بسیار اندک بود. دربار مرکز تفنن، آرایش و جلوه فروشی بود. مثلاً اگر زنی می‌خواست برجسته و ممتاز و در جلوه و جمال منحصر باشد سعی می‌کرد لباسش متمایز باشد از این رو، تمامی آن نوع پارچه را از بازار می‌خرید تا دیگری نتواند از همان لباس داشته باشد (ر.ک: فوریه، ۱۳۶۳)، زیرا در آن زمان فرم و شکل لباس زنان یکسان بود و فقط نوع پارچه و انواع قلابدوزی یا گلدوزی لباس، آن را متمایز می‌کرد. زنان دربار در ملاقات با زنان خارجی سعی می‌کردند به بهترین شکل جلوه کنند و در هنگام این گونه ملاقات‌ها بسیار خود را می‌آراستند و جواهرات بسیاری به خود می‌آویختند. (ر.ک: بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۵۸، ۳۲۸).

گرایش به جمع آوری طلا و زیور آلات، یکی از مشخصه‌های عام زنان است که از گذشته تا حال ادامه دارد و به نظر می‌رسد که این ویژگی به سبب بی‌ثباتی وضعیت آنها و عدم اطمینان به آینده بوده است. از دست دادن موقعیت فعلی و آمدن سوگلی جدیدتر موجب می‌شد که زنان در جمع آوری مال افراط کنند. پولاک نیز در دوره ناصرالدین شاه به این امر اشاره می‌کند: «علاوه بر اینها بسیاری از زنان می‌کوشند در روزهای خوشی، هر چه می‌توانند برای آینده خود کنار بگذارند و جمع کنند.» (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۵۵).

رواج چند همسری تا چهار زن دائم و تعداد نامحدود زن موقت به فضایی عاری از عشق دامن می زد. تن دادن به ازدواج موقت ناشی از فقر مالی و فرهنگی خانواده ها و گاه شرایط نگون بار اقتصادی زن بود. عدم استقلال مالی زنان و فضای بسته اجتماعی ازدواج موقت را به صورت فرصتی هر چند کوتاه برای بهره برداری مالی زن یا خانواده او که به چنین شرایطی تن داده بودند، جلوه گر می ساخت. «تنها ناصرالدین شاه نبود که صدها صیغه داشت؛ در حرم هر مرد عادی هم چند تا صیغه رنگارنگ مثل کنیزهای اسیری، پیدا می شد که به هر ساز مرد می رقصیدند و بدون میل و اجازة او نمی توانستند نفسی بکشند.» (مونس الدوله، ۱۳۸۰: ۵۵) شوهر، بتی بود که زن او را ستایش می کرد. «فرمانروا و همه کاره» و زن قدرت و رأیی از خود نداشت. زنان طبقه بالا را «خانم» و زن های درجه دوم را «بیگم» یا «بی بی» می نامیدند. عنوان زنان پایین مرتبه، «ضعیفه» بود. در بین عموم مردم نام زنان برده نمی شد و آنان با عنوان «ضعیفه»، «منزل»، «عورت»، مادر بچه ها و نام هایی از این دست نامیده می شدند. (همان، ۱۹۴-۱۹۳؛ پولاک، ۱۳۶۱: ۱۵۸-۱۵۷). زنان معمولاً در سنین بسیار پایین و قبل از بلوغ به خانه شوهر می رفتند و مجبور به پذیرش مسئولیت های سنگین بودند. نوعروسان جوان در خانه شوهر نیز با اجازه مادر شوهر حق خروج از خانه را داشتند (مونس الدوله، ۱۳۸۰، ۶۴) حس تملک نسبت به زن از ویژگی های متداول مردان در آن زمان بود و ریشه تاریخی اختلاف های متداول بین عروس و مادر شوهر به شیوه اقتدار مادر شوهر به رسوبات فرهنگی باقیمانده از آن فرهنگ مرتبط می شود.

روانشناسی سنت: اخلاق حرمسرای

دختران از کودکی با فن شوهرداری آشنا می شدند. فضای فکری، فرهنگی و تربیتی که آنها در آن بار می آمدند، چه در خانواده های متوسط و تهیدست و چه در خانواده های ثروتمند تقریباً یکسان بود. حتی می توان گفت در خانواده های مرفه که معمولاً حرمسراهای کوچک و چند همسری وجود داشت، این جو فرهنگی بیشتر رایج بود. چیزی که با عنوان «اخلاق حرمسرای» در زنان می توان از آن نام برد. رقابت شدید، میل به برتری، کنار نیامدن با هم جنس، غیبت کردن در مورد یکدیگر و آشکار کردن عیوب دیگری، حسادت و تلاش برای جلب و حفظ جنس

مخالف بود و از محدودیت زندگی آنها ناشی می شد (ر.ک: بنجامین، ۱۳۶۳: ۴۴۵-۴۴۴)، که به صورت استفاده از زیور آلات طلا، آرایش کردن در خانه، ناآرامی و درگیر شدن زنان با یکدیگر در محل هایی که گروهی از آنها در کنار یکدیگر قرار می گرفتند، خود را نشان می داد. این گونه رفتارها به دلیل ماندگاری طی سده های طولانی به عنوان «اخلاق زنانه» یا «رفتارهای خاله زنکی» شناخته شده است.

مفاسد اخلاقی ناشی از بیکاری، بخصوص در خانواده های مرفه بیشتر بود. در این خانه ها زنان کاری جز سرکشی به امور خدمتکاران و سرگرمی ای جز قلیان کشیدن و چای و قهوه و تنقلات خوردن، مهمانی رفتن و مهمانی دادن نداشتند. (پولاک، ۱۳۶۱: ۲۴۵)، جهان زنان، جهانی بسته و مختص اندرونی بود؛ بسته بودن فضای ارتباطی، بیکاری و اینکه زنان وظیفه ای جز جلب نظر مردان برای خود نمی شناختند، آنان را مجبور می ساخت تا همیشه منتظر باشند تا یک مرد، یا همانا شوهر آینده، آنها را انتخاب کند. وضعیت آنان به ضعف و انفعالشان دامن می زد، و به سبب نداشتن چشم اندازی به وضعیتی از گونه ای دیگر، محیط زندگی شخصی و اجتماعی خود را سرنوشتی محتوم به شمار می آوردند.

زنان حرمسرا یا زنانی که هوو داشتند به رقابتی شدیدتر برای جلب توجه مرد خویش کشانده می شدند. در چنین شرایطی گزینه ها از غیبت کردن و بدگویی تا حذف فیزیکی رقیب گسترش می یافت. زنان گاه در غذای رقیب خود سم می ریختند و به انواع جادو و جنبل متوسل می شدند تا رقیب را از صحنه خارج کنند. گرایش به خرافات و جادو از آنجا به وجود می آمد که زنان در عرصه اجتماعی احساس ضعف و ناتوانی می کردند. قواعد حقوقی و اجتماعی از آنان حمایت نمی کرد و افق آگاهی شان به حدی کوتاه بود که راهی این جهانی برای حل مشکلات خود نمی یافتند. گرایش به جادو، جبران ناتوانی عملی و اجتماعی و نمایانگر ضعف آنان بود. حسادت، رقابت، عدم تحمل همجنسان، نزاع های مکرر و پایان ناپذیر، گرایش به هیجان های کاذب و حتی مشارکت در ایجاد آن، جزئی نگری در رفتارهای دیگران، زنان را به ورطه های سطحی نگری، خرافات، موهومات، تاریک اندیشی، جادوگری، ظاهر بینی، تجمل گرایی و جهانی محدود و تنگ می کشاند که امکان درک و بازشناسی شرایط و مشکلات یکسان جهان زنانه برای آنان

ناممکن می شد. این فضا به اندازه‌ای ذهن آنان را درگیر مسائل سطحی، جزئی و محدود می‌ساخت که امکان تحول را ناممکن می‌کرد. جهان زنانه، جهانی سرشار از ترس‌های گوناگون بود. زنان همیشه دلهره از دست دادن شرایط موجود خود را داشتند؛ از دست دادن همسر، فرزند و حتی سرپناه و مأمّن که موجب می‌شد گام‌هایی که بر زمین می‌گذارند بسیار لرزان باشد.

در مسائل حقوقی خانواده، طلاق امتیازی صرفاً برای مردان بود. چون از منظر قوانین مردسالارانه، زن موجودی صاحب شعور و فکر و احساس تلقی نمی‌شد که از چیزی یا کسی خوشش بیاید یا متنفر باشد. این ویژگی مخصوص انسان‌ها بود که زن از این گروه تلقی نمی‌شد.^۱ از این رو، مردان در هر زمان که اراده می‌کردند می‌توانستند همسر خود را مطلقه کنند. همین امر موقعیت زن را در خانواده متزلزل و تأمین خواست‌های مرد را ضروری می‌کرد. ولی اگر زن خواستار طلاق می‌شد، شوهر به سختی به چنین کاری تن می‌داد (مونس الدوله، ۱۳۸۰: ۱۹۴).

دلایل عینی یا حتی ذهنی مبنی بر بد قدم بودن زن می‌توانست موجب طلاق شود. اما طلاق شرایط بهتر برای زن به همراه نداشت. زنان بدترین شرایط را تحمل می‌کردند؛ چون بازگشت به خانه پدری به لحاظ عرف و اجتماع، فضای بسته تر و بحران‌های روحی بیشتری را برای آنها به همراه داشت. عدم استقلال اقتصادی، نبودن فرصت‌های شغلی برای زنان، محدودیت‌های رفتاری و اجتماعی و فشار هنجارهای اجتماعی، زن را از زندان خانه شوهر به زندان خانه پدری می‌افکند که آن هم قابل تحمل نبود. پس چاره در ماندن و تحمل تمامی بدبختی‌ها بود. البته این مشکلات در خانواده‌های ثروتمند به دلیل مکنت مالی کمتر بود و زنان در این خانواده‌ها می‌توانستند از امکانات بیشتری پس از طلاق بهره‌مند شوند.

مهریه بستگی به طبقه اجتماعی افراد داشت. مهریه در طبقات پایین از پنج تومان به بالا یا به صورت جنسی مثلاً نصف گاو یا الاغ بود. (سند ازدواج، ۱۸ ذی حجه ۱۳۰۵: ش ۱۰۲۴ و ش ۱۰۲۷: به نقل از شیخ فضل الله نوری، ۱۳۸۵: ۵۰۱-۵۰۰/۲). کمتر می‌شد زنی طلاق داده شود و مهرش هم پرداخت شود. آنقدر او را اذیت می‌کردند که «مهرش را حلال کند و جانش را آزاد»

۱. در موارد معدودی چون ناتوانی جنسی مردان، انحرافات اخلاقی آنها و پرداخت نکردن نفقه زن می‌توانست تقاضای طلاق کند.

(مونس‌الدوله، ۱۳۸۰: ۶۸). همیشه به دختران یاد می‌دادند با لباس سفید به خانه شوهر بروند و با کفن سفید از آنجا بیرون بیایند. به همین دلیل زنان به هر شرایطی تن می‌دادند و هر بلا و مصیبتی را به جان می‌خردند (همانجا، ۱۹۴-۱۹۳).

در حوزه حقوقی، مساله مالکیت نیز مطرح بود. زنان و دختران طبقه مرفه، دارای املاک و مستغلاتی بودند که می‌توانستند از درآمد آن بهره‌مند شوند. حتی زنان با نفوذ و قدرتمندی بودند که بخش‌هایی از یک یا چند روستا و املاک بسیاری به آنان تعلق داشت (گرتروود بل، ۱۳۶۳: ۱۷۱) و رعایای بسیاری برای آنان کار می‌کردند. در اسناد قباله‌های ازدواج در بعضی مناطق نیز چند دانگ از ملک یا خانه یا مغازه‌ای به عنوان مهریه به عروس تعلق داشت.

به رسمیت شناختن حق مالکیت زنان می‌توانست موجب استحکام شرایط اجتماعی و روحی آنان باشد. ولی به دلیل ضعف عمومی پیکره ارزشی زنان در جامعه و موضع ضعف آنان در قبال مردان، مدیریت اجرایی املاک و مستغلات و حق استفاده و تصمیم‌گیری در موارد بسیاری به دست شوهران می‌افتاد. اما به رسمیت شناختن حق مالکیت زنان این نکته مثبت را داشت که امکان مراجعه به مراجع صاحب صلاحیت برای طلب یا حفظ حق آنان را ممکن می‌ساخت (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۵۱). از آنجا که اساس مسائل حقوقی زنان در آن دوره را نگاه فقهی شریعت تنظیم می‌کرد، اگر در آن زمان شخصی به عمد زنی را به قتل می‌رساند یا پرداخت وجه و تأمین نظر ورثه می‌توانست از مجازات خلاصی یابد. از نظر ارثیه نیز مطابق نظر شرع سهم ارث دختران نصف پسران بود (عباسی و بدیعی، ۱۳۷۲: ۸۰).

حضور اجتماعی زنان در جامعه سنتی

تمامی شرایط در عصر قاجار زمینه را برای محدودیت هر چه بیشتر زنان و عدم حضور اجتماعی آنان فراهم می‌کرد. نظام مند نبودن جامعه، ناامنی، نبود قوانین حمایتی و نهادها و سازمان‌های حمایت‌گر موجب محدودیت فعالیت زنان در جامعه بود. نظام سلطه، تهاجم و بهره‌جویی از زنان در صورت مهیا شدن شرایط، از سوی سران ایل، حکام ایالات، صاحبان قدرت در هر منصب و شغلی، سران نظامی و سیاسی، خان روستا و گردنکشان و یاغیان موجب ناامنی و

محدودیت حضور زنان در جامعه بود. از سوی دیگر، غیرت، تعصب و هنجارهای ارزشی و اخلاقی جامعه نیز پابندی دیگری برای زنان بی پناه بود که از همه سو مورد تهاجم و فشار اجتماعی قرار داشتند. زنان همواره با مساله غیرت مردان وابسته به خود درگیر بودند. گاه شدت غیرت موجب به قتل رسیدن آنان می شد. زنان و دختران شیئی تلقی می شدند متعلق به پدر، همسر، برادر و دیگر اعضای فامیل که در صورت بروز خطایی از سوی آنان، در درجه اول مورد مجازات اعضای خانواده خود قرار می گرفتند؛ در صورتی که این مجازات ها به هیچ وجه برای مردان اعمال نمی شد (عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۴۹۴).

حضور اجتماعی زنان نیاز به پذیرش عمومی داشت. حقیر شمردن زنان از زمان تولد نوزاد دختر آغاز می شد (مونس الدوله، ۱۳۸۰: ۶-۵). این امر ریشه در فرهنگ ایلی این سرزمین داشت. اهمیتی که به جنگجویان ایل می دادند در فرهنگ روستایی و شهری نیز باز تولید شد و همچنان تا قلب دوران مدرن ادامه یافت. تصورات حقارت آمیز در مورد ضعف و ناتوانی زنان، بی سواد و محدودیت های بسیار آنان در ارتباط با فضای اجتماعی به حدی بود که او موجودی مستقل با نام و نشانی معین نبود. نام زنان در محیط های اجتماعی برده نمی شد. همانطور که پیش از این اشاره شد آنها را عورت، ضعیفه و یا با نام فرزندانشان می خواندند؛ نام و فردیت مستقلی برای آنان وجود نداشت. امروزه نیز در برخی از مناطق کشور همچنان این رسم وجود دارد. البته آشکار نکردن نام زنان و دختران در جامعه سنتی ایران ریشه در فرهنگی اسطوره ای داشت که شناسایی نام شخص با دست یابی به آن همسان بود.

با چنین شرایطی یعنی بی اعتمادی عمومی به زنان و ایجاد حس حقارت در آنان، شخصیتی بوجود می آمد ناتوان و وابسته که تنها پناهنش آن بود که مطیع محض مرد خویش باشد. چنین موجود محدودی با فضای بسته که امکان عمل اجتماعی نداشت و دائم یا مورد هجوم و سوء استفاده قرار می گرفت یا حمایت های محدود کننده بر او اعمال می شد راهی جز پناه بردن به جهان جادو، فال، خرافه و دعا نویسی نداشت. جادو، جبرانی برای ناتوانی های اجتماعی زنان و واکنشی در مقابل محدودیت اجتماعی آنان بود. کمک گرفتن از شیرهای سنگی، مناره ها، مکان های مقدس و مراکزی که به هر دلیلی مورد توجه آنان قرار می گرفت، پخش آجیل مشکل

گشا، بستن چهل گره و انواع نخ و ریسمان بر این مکان‌ها برای حل مشکلات متعددی چون نازایی، گشودن بخت، جلب محبت همسر، تضعیف رقیبان، آوردن فرزند پسر و خواست‌های متعددی از این دست بود. مراجعه به فال‌گیر و رمال و دعا‌نویس و هزینه کردن پول‌های کلان برای حل مشکلات، از جمله اعتقادات و رفتارهای متداول زنان در آن زمان بود (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۵۶ و ۱۵۵؛ جکسن، ۱۳۵۷: ۴۷۶). دامنه این خرافات از امور عشقی تا پزشکی را در بر می‌گرفت. البته مردان نیز آگاهی بیشتری از زنان نداشتند، بلکه از اقتدار اجتماعی، اعتماد به نفس، حمایت‌های حقوقی و هنجارهای اجتماعی حمایت‌گری برخوردار بودند که مواجهه با مشکلات را برای آنان بصورت عینی و عملی در محیط اجتماعی امکان‌پذیرتر می‌کرد؛ از این رو، گرایش آنان به این امور کمتر از زنان بود.

از آنجا که در جهان سنت برای زنان فردیتی وجود نداشت و همه زندگی آنان جلب نظر مردان بود، جلب توجه شوهر و فضای خانوادگی تمامی مفهوم بودن و زندگی زنان محسوب می‌شد. در فضای سنت، زن مستقل با برنامه‌های معین و علایق مشخص نه تنها وجود نداشت که مفهومی نیز نداشت. این جهان بسته، از خانواده آغاز و به خانواده ختم می‌گردید. از آنجا که کار اجتماعی و داشتن شغل برای زنان متداول نبود، شخصیتی مستقل و قدرتمند نیز کمتر شکل می‌گرفت.

زنان امکان خروج از فضای اندرونی با مسائل خاص آن را نداشتند. محیط‌های زنانه بدون درگیری مستقیم با حوزه‌های اجتماعی بجز تکرار خود در همیشه و هر روز چه می‌توانست تولید کند. کار اجتماعی زنان معنا و مفهومی نداشت و نوعی کسرشان محسوب می‌شد (مونس‌الدوله، ۱۳۸۰: ۸) و در هنجارهای اجتماعی آن زمان عیب و ننگ به حساب می‌آمد. تنها کسانی تن به کارهای محدود و مخصوص زنان می‌دادند که اجبار اقتصادی آنان را وادار می‌کرد. کارهایی که برای زنان وجود داشت خدمتکاری، مراقبت از کودکان (دایه، دده)، کارگری حمام (دلاک)، آرایشگری، خیاطی و انواع سوزن‌دوزی‌ها و کارهای دستی و دستفروشی در خانه‌ها به صورت محدود بود. در حوزه‌های دیگر، کارهایی چون مطربی، رقاصی و خودفروشی نیز وجود

داشت. گروهی از زنان نیز کنیز بودند که شرایطی به مراتب دردناک تر از دیگران داشتند (ر.ک: همانجا، ۲۹۸).

البته باید اذعان کرد گاه زنان در ساختار جامعه سنتی نیز حضور فعال اجتماعی داشتند. ولی این حضور تنها در زمانی شکل عینی می یافت که با نهاد خانواده یا امور مذهبی ارتباط پیدا می کرد. در سالهای قبل از مشروطیت، حضور زنان در جنبش تنباکو در تبعیت از علما و دستورات مذهبی در جمع کردن قلیان ها و تحریم عملی استعمال تنباکو تبلور یافت. این امر حتی در بین زنان طبقه بالا و حرمسرای ناصرالدین شاه با جدیت تمام دنبال شد. آنان نیز از حکم تحریم به دلیل اینکه فرمانی مذهبی بود تابعیت کردند و زنان طبقه متوسط و پایین شهری نیز بصورتی جدی در اعتراض به حکم شاه به خیابان ها ریختند. شاه از میرزای آشتیانی خواسته بود یا در بین مردم قلیان بکشد یا شهر را ترک کند. حضور فعال زنان در بستن بازار، حمله به کامران میرزا و امام جمعه وابسته به دربار در مسجد شاه و پایین آوردن او از منبر، نمونه ای از حضور فعال اجتماعی زنان بود. زنان خشمگین بر روی چادرهای خود گل مالیده بودند و با خشم و جسارت به فحاشی به سران دولت می پرداختند (ر.ک: کربلایی، ۱۳۶۱: ۱۱۳-۱۱۰). رفتارهای اجتماعی زنان در این گونه موارد نه بر اساس آگاهی از مفاد قرارداد و مساله منافع ملی یا حساسیت های اجتماعی و سیاسی آنان که به دلیل اهانت به باورهای مذهبی خود ونوعی تابعیت محض مذهبی بود که در شکل حضور اجتماعی تبلور یافته بود. این اعمال حتی حاکی از فهم عمیق مذهبی آنان نیز نبود بلکه در سطح اجرای شعائر و احکام مذهبی باقی مانده بود. با توجه به سطح آگاهی عمومی، مردان نیز موقعیتی بهتر از زنان نداشتند. از آنجا که زنان با نوع پوشش خود ناشناس باقی می ماندند و ضرب و شتم و نزدیک شدن به آنان حرمت داشت و گناه محسوب می شد، آنان می توانستند از این موقعیت برای حضور «با واسطه»^۱ خود بهره جویند. در بسیاری از این موارد زنان به همین دلیل پیشاپیش افراد معترض حرکت می کردند.

۱. منظور از حضور با واسطه چیزی بین بودن و نبودن است. مانند پنجره های اسلامی که با شبکه هایی که در آن تعبیه شده چیزی که در پشت آن قرارداد هم دیده می شود، هم کاملاً مشخص نیست. همیشه برای ابراز وجود اجتماعی زنان حائلی وجود داشت: روینده، دیوار، پشت بام و یا مردانی که از طریق آنها فکر یا تمایل زنان امکان بروز می یافت.

بجز جنبش تنباکو که نوعی خیزش عمومی بود و زنان نیز در آن نقش فعالی داشتند، حضور زنان در بلواهای مربوط به نان نیز برجسته و قابل تعمق بود. حضور زنان در این عرصه، از آن رو بود که بنیان خانواده که تمامی فلسفه وجودی و زندگی آنان بود، دچار مشکل و آسیب می شد. این امر، زنان را به حضور فعال اعتراض آمیز وامی داشت. در سال های قبل از مشروطه در دفعات مکرر، زنان طبقه متوسط و تهیدست شهری در پایتخت و دیگر شهرها در اعتراض های مربوط به کمبود و گرانی نان حضور چشمگیر داشتند. آنان بارها جلوی کالسکه شاه را گرفتند و اعتراض خود را به قحطی، گرانی و گرسنگی با خشونت ابراز کردند. بست نشینی در تلگرافخانه ها، سفارتخانه ها و اماکن مقدس نیز مرسوم بود (برای آگاهی از برخی از این اعتراض ها ر.ک: عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۴۵۴، ۹۰۶؛ آدمیت، ۱۳۵۱). آنان در این اعتراض ها می گفتند: «ما و بچه هایمان گرسنه ایم» (بروگش، ۱۳۶۸: ۶۰۳-۶۰۱). زنان به دنبال یافتن راه نجاتی از تهیدستی و فقر خود و خانواده شان بودند و جز توسل جستن به سران حکومت چاره ای نداشتند. تظلم و دادخواهی، زنان تهیدست را به اعتراض وامی داشت. تظلم خواهی زنان لاهیجان از جور مالکانی که به زمین های آنها چشم داشتند و زنان رعیت ملایری که به ضبط محصول آنها توسط حکومت اعتراض داشتند و زنان رعیت بسطام که به مالیات معترض بودند در همه این موارد زنان در اعتراض های اجتماعی حضور داشتند. (آدمیت، ۱۳۵۶: ۵-۳۹۴؛ ۱۸۵-۱۸۴)، اما این نوع مشارکت ها نیز بطور مستقیم یا غیر مستقیم به تأمین زندگی و معیشت خانواده ارتباط داشت. هر جا که چارچوب و نهاد خانواده به خطر می افتاد زنان در اعتراض ها و بلواهای شهری و روستایی مشارکت چشمگیر داشتند.

در اعتراض های اجتماعی، پشت بام محلی برای حضور «با واسطه» بود. در مواردی بجز آنچه ذکر شد، زنان برای مشاهده وقایع و اتفاق ها از جمله مراسم دولتی، رژه، ورود فرستادگان رسمی و دولتی و ورود و خروج اعضای خاندان سلطنتی یا رجال سیاسی و مراسم استقبال از آنان در پشت بام حاضر می شدند (اوبن، ۱۳۶۲: ۲۱۱-۲۱۰). این مکان کمک می کرد تا آنان تماشاگر باشند و حوزه امن اندرونی را نیز از دست ندهند. اگر حضور اجتماعی را کنش افراد یا فرد معین و مشخصی در جامعه و تأثیر و تأثر از آن بدانیم، حضور زنان در سال های پیش از مشروطه، حضوری بی هویت، ناشناس و جمعی است. پوشش و روبندهای زنان از آنان هاله ای از حضور

می ساخت که نامشخص، ناآشکار و با واسطه بود. چیزی بین «بودن» یا «نبودن». در این حضورهای اجتماعی نمی توان نام فرد یا شخصیتی از این خیل زنان را یافت و ویژگی های فردی یا خانوادگی آنها را دریافت. اما همانطور که برخی از سیاحان نیز اذعان داشتند زنان در دوران قاجار از وضعیت خود ناراضی نبودند، چرا که شناختی از شیوه دیگر و جایگزین دیگری نداشتند. جهان بسته و جامعه بسته نیز این امکان را فراهم نمی ساخت.

مشارکت زنان در امور خیریه از دیگر فعالیت های اجتماعی آنان محسوب می شد (ر.ک: دلریش، ۱۳۷۵: ۸۵-۸۴؛ عضدالدوله، ۱۳۵۵: ۳۳-۳۰). که تنها منحصر به جوامع سنتی نبود بلکه در جوامع مدرن نیز بسیار مورد توجه آنان است. گرایش زنان به این شاخه از فعالیت اجتماعی در همه زمان ها و مکان ها وجود داشته است. انجام این امور از یک سو به منظور کسب فیوضات مذهبی و تایید و تاکید آن از سوی مذهب و باورهای دینی و عرفی و از سوی دیگر ارضای عاطفی زنان طبقه مرفه جامعه بوده است و احساس بودن و مفید واقع شدن آنها که جبرانی برای عدم فعالیت های دیگر اجتماعی بود. علاوه بر آن هنجارهای اجتماعی، امکان عمل در این حوزه را برای زنان بیشتر فراهم می کرد.

در بیشتر منابع هر جا که از زنان دربار سخن به میان می رود، درباره نفوذ و مداخله سیاسی آنان سخن رانده می شود. فعالیت های پشت صحنه سیاسی زنان نیز همچون حضور اجتماعی آنان به صورت غیرمستقیم، «با واسطه»، ناملموس، غیرمستقل و در جهت حفظ موقعیت لرزان و نامطمئن آنها شکل می گرفت.

سرگرمی های زنان در جهان سنت

از آنجا که واکاوی وضعیت زنان در جهان سنت نیازمند بررسی تمامی ابعاد و لحظاتی است که زندگی آنان را شامل می شود، زمانی که آنان از نقش های خود در خانواده یا اجتماع فراغت یافته و فرصت های دیگری می یابند آیا این لحظات تفریح یا تفنن می توانست فرصتی برای بازشناسی خود به آنان دهد.

هر چند اصطلاح تفریح یا اوقات فراغت مفهومی مدرن است و در چارچوب فضای مدرن قابل درک می باشد، اما زنان نیز در گذشته، در چارچوب های سنتی، لحظاتی را برای خوشی و سبکباری می آفریدند. تمامی وقت و زندگی زنان به اموری همچون خانه داری، شوهرداری و بچه داری اختصاص می یافت. تنوع هایی که در زندگی آنان وجود داشت و آنان را از کسالت، یکسانی و تکرار رها می کرد، مهمانی رفتن و مهمان پذیرفتن بود. دید و بازدیدها صرفاً زنانه بود چون متداول نبود که مردان به دیدار زنان بروند مگر از محارم باشند (بنجامین، ۱۳۶۳: ۱۵۰، ۱۶۳). خرید کردن و رفتن به بازار برای تهیه لباس و دیگر نیازها نیز نوعی سرگرمی بود که ثروتمندان همیشه با همراهی گروهی از خدمتکاران به این امر می پرداختند (اورسل، ۱۳۵۲: ۱۳۱؛ بروگش، ۱۳۷۴: ۹۷-۹۸). تدارک لباس و آرایش برای این مهمانی ها بخشی از وقت زنان را به خود اختصاص می داد.

بهره گیری از طبیعت، باغها و رفتن به مناطق خوش آب و هوا و بیلاقی نیز از سرگرمی های دیگری بود که بخصوص برای طبقات مرفه بیشتر امکان داشت. مردم عادی نیز در خور وضعیت خود از طبیعت بهره می گرفتند. ولی متداول نبود که زنان و مردان در کنار هم در یک محل بنشینند (اورسل، ۱۳۵۲: ۱۶-۱۵ و ۲۱۸). تفکیک جنسیتی در همه موارد حضور اجتماعی زنان به طور کامل رعایت می شد و زنان در همه این موارد با رعایت پوشش کامل خود حضور می یافتند. در باغها زنان با قلیان کشیدن، خوردن نقل و شیرینی و کاهو و تربچه سرگرم می شدند (پولاک، ۱۳۶۱، ۲۶۵؛ شیل، ۱۳۶۸: ۸۱-۸۰). این فضا نیز محلی برای همان گفتگوهای متداول میان زنان بود که به تقویت ساختارهای سنتی کمک می کرد.

حضور در مجالس روضه خوانی که در آنها نیز زنان همچنان حالت درجه دوم داشتند به طوری که قبل از شروع به روضه خوانی، اغلب قهوه و قلیان به مردان داده می شد در حالی که زنان از این اکرام بی بهره بودند (دولت آبادی، ۱۳۳۶: ۵۴-۵۳/۱). روضه خوانی های زنانه و مجالس ختم زنانه نیز بسیار رایج بود. اما در ایام محرم رفتن به دیدن تعزیه نیز به آن افزوده می شد (مستوفی، ۱۳۲۱: ۵۲۶). زیارت شاه عبدالعظیم و حضرت معصومه و دیگر اماکن زیارتی نیز بسیار مورد توجه زنان بود (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۹۵-۱۹۴). در جشن های مذهبی که در خانه بزرگان

برگزار می شد، گروه هایی از زنان دعوت می شدند و عیدی می گرفتند (ممتحن الدوله، [بی تا]، ۱۵۳-۱۵۱). شب های جمعه نیز زیارت اهل قبور از رسوم متداول بود (گاسپاردروویل، ۱۳۷۰: ۱۲۵). سوگواری زنان برای نزدیکان خود نیز به نوعی بازتاب اجتماعی داشت و بسیار خشن بود؛ سر بر دیوار کوبیدن، مو کندن، به سر و سینه کوبیدن، صورت را با ناخن خون آلود کردن و جاری شدن خون از گونه ها، نوحه خوانی و خواندن شعر از رشادت ها و زیبایی های متوفی، حرکت به جلو و عقب، بریدن طره هایی از مو و آویختن بر سر قبر شوهر یا برادر و بالاخره زمان طولانی سوگواری حاکی از پیوند عمیق زنان با زندگی زناشویی داشت (بیشوب، ۱۳۷۵: ۱۷۱؛ موزر، ۱۳۴۶: ۲۳۶؛ پولاک، ۱۳۶۱: ۲۴۸؛ لایارد، ۱۳۶۷: ۱۱۸). این نوع سوگواری همچنان در مناطق ایل نشین و روستایی کشور متداول است. از آنجا که در نظام سنتی، فردیت خاص جهان مدرن شکل نمی گیرد، این نوع از سوگواری حاکی از آن است که فلسفه وجودی زنان و موقعیت اجتماعی آنان به شدت آسیب دیده، چرا که ماهیت و شأن آنان با خانواده شان معنی می یابد. برای آنان فردیت مستقل معنی و مفهومی نداشت، پس با از دست دادن کسانی که به آنها وابسته بود معنای بودنش را از دست می داد.

یکی دیگر از تفریح های زنان، حمام رفتن بود که معمولاً مقدمه و مؤخره آن نصف روز یا بیشتر به طول می انجامید. این نوع فعالیت در عین حال که نوعی کاربرد ضروری عملی داشت نوعی ارتباط اجتماعی و سرگرمی نیز محسوب می شد. این عمل با خوردن شربت و تنقلات و حتی ساز و آواز همراه بود و بخشی از آن به گفتگو در مورد تازه ترین خبرها می گذشت (پولاک، ۱۳۶۱: ۲۴۷). این مکان کارکرد دیگری نیز برای در نظر گرفتن و پسندیدن دختران دم بخت داشت.

سرگرمی زنان در دربار نیز علاوه بر موارد مذکور تنوع های دیگری داشت. مثلاً نگه داشتن حیوانات و دیدن حرکات خنده آور آنها و دلچک ها و لوده ها (بروگش، ۱۳۶۸: ۵۳۱؛ دیولافوا، ۱۳۶۱: ۱/۱۵۵)، تفأل، طالع بینی، سر کتاب باز کردن و فال نخود و انواع بازی های کودکانه مرسوم در دربار از زمره این سرگرمی ها بود (تفضلی و معتضد، ۱۳۷۸: ۹۴). هیچکدام از این سرگرمی ها به یادگیری حرفه و فن، موسیقی، آگاهی یا آموزشی که سطح فهم و دانش زنان

را بالا برد منجر نمی‌شد. سرشت این گونه تفریحات به گونه ای بود که کنش گر فعال نداشت و اجازه هیچ نوع کنش فردی را فراهم نمی ساخت. شخص بیشتر حالت انفعالی داشت و تماشاگر بود. نوع تفریح ها با توجه به ماهیت نظام سنتی جمعی و آمیخته با زندگی بود و امکان انتخاب و حضور فعال فردی را ممکن نمی ساخت تا در شکل گیری شخصیت و هویت فرد تاثیر گذارد.

دگرگونی در فضای سنت

موج اول نوگرایی دوران عباس میرزا بیشتر در امور نظامی متمرکز بود. اما موج دوم نوگرایی در عصر ناصری موجب تغییراتی در جهان سنت شد. ورود کالاهای غربی موجب واکنش هایی در جامعه شد. زنان نیز به طور قطع با کالاهای و مسائل جدید مواجه شدند. زنان درباری، اعیان و اشراف و رده های بالای دیوانسالاری و به طور کلی طبقات مرفه امکان بهره گیری و استفاده از کالاهای جدید را بیشتر داشتند و استفاده آنان از صابون های معطر، جوراب های نازک زنانه، کفش های جدید، پارچه و لباس های خارجی و اشیای تزئینی نوعی تمایز ایجاد می کرد تا این گروه از زنان را در ظاهر با دیگران متفاوت نماید. برخی از این زنان در آشنایی و معاشرت با زنان اروپایی شیفته رفتار و آداب آنان می شدند و در پی تقلید از ظواهر آنان بر می آمدند (شیل، ۱۳۶۸: ۱۶۲). البته به دلیل فضای محدود و عدم ارتباط معنا دار آنان با محیط های دیگر این شیفتگی و خودباختگی طبیعی به نظر می رسید. روشنفکران از طریق روزنامه ها یا کتاب ها به طرح مباحث مدرن می پرداختند که این امکان را فراهم می کرد همسران و دختران افرادی که در معرض این مسائل قرار داشتند به طور جسته و گریخته با این مباحث آشنا شوند.

اما در حوزه آموزش زنان و در حوزه اجتماعی تغییرات بسیار کند صورت گرفت. تفکیک جنسیتی که به شدت رعایت می شد بتدریج تغییراتی یافت، برای مثال زنان که پیش از این به همراه مردان در کوچه و بازار حضور نمی یافتند و حتی از یک کالسکه استفاده نمی کردند، در اواخر عهد ناصری به دلیل تحولات فرهنگی - اجتماعی و تأثیر از فرهنگ غرب، برخی از خانواده ها برای جابه جایی اعضای خانواده خود از درشکه مشترک استفاده می کردند (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۰: ۱۴۸) همچنین پزشکان مرد که اجازه معاینه زنان بیمار را نداشتند در اواخر عهد

ناصری در تهران و شهرهای بزرگ به طور محدود این اجازه را یافتند. (پولاک، ۱۳۶۱: ۴۲۶). هر چند این امور عمومیت نیافته بود ولی حاکی از تغییراتی هر چند جزئی در جهت شکستن قالب‌های سنتی و متداول جامعه بود.

هنجارها و افکار سنتی بتدریج مورد پرسش قرار گرفت. با آموزش‌های جدید، برخی از زنان پیشگام در دربار همچون تاج السلطنه با تاریخ فرانسه و شخصیت‌های برجسته جهان همچون پتر کبیر، ویکتور هوگو، روسو، داروین و دیگران آشنا شده بودند. (تاج السلطنه، ۱۳۷۸: ۵۶) تاج السلطنه به یادگیری پیانو و ارگ پرداخت (همانجا، ۱۳۵، ۱۱۷، ۲۲) زبان فرانسه و علوم جدید آموخت و ساعت‌هایی از اوقات خود را به خواندن رمان‌های فرنگی می‌گذراند. او افکار انتقادی در خصوص سیاست‌های دولت، اوضاع اجتماعی، اخلاق اجتماعی و شیوه تربیت فرزند داشت. (همانجا، ۱۰۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۶، ۱۴۱، ۱۳۸، ۷۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۰۵) او خود را به دلیل اخلاق و اطلاعات از دیگر زنان دربار متمایز می‌دانست. (همانجا، ۱۵۵، ۱۵۸).
فهم تاج السلطنه از نوگرایی مؤلفه‌هایی داشت که نشانه‌هایی از شکل‌گیری هویت فردی را باز می‌نماید:

- ۱- اهمیت دادن به علم و دانش (همانجا، ۱۱۱، ۶۹، ۳۵، ۳۴، ۳۲).
- ۲- داشتن حق انتخاب و آزادی در انتخاب همسر متکی بر عشق (همانجا، ۴۱)
- ۳- میل به پیشرفت و ضرورت حضور اجتماعی زنان (همانجا، ۱۴۳).
- ۴- شکستن جهان بسته سنت و آگاهی از شیوه‌های دیگر زندگی و دست‌یابی به افکاری جدید. او درمی‌یابد که «دنیا همین تهران نیست» و دیگر نمی‌هراسد که از شوهر و مادر او اطاعت نکند (همانجا، ۱۶۱، ۱۴۴)

تاج السلطنه معتقد بود که زنان برای کسب حقوق انسانی و ارتباط با شرایط اجتماعی باید بکوشند و از عوامل حضور اجتماعی و اقتصادی زنان، باز کردن روی آنان است تا با مردان در امور اجتماعی مشارکت کنند. (همانجا، ۱۴۵-۱۴۸، ۱۴، ۱۴۴).

بی بی خانم استرآبادی یکی دیگر از زنان پیشگام بود که در نقد آموزش‌های سنتی مبنی بر اطاعت بی چون و چرای زنان از مردان سخن می‌گوید و این شیوه را تداوم ستم مردان بر زنان

می‌داند. او معتقد بود «زن‌های ایران تمام گرفتار خانه‌داری و خدمتگزاری می‌باشند» (آدمیت، افکار، ۱۳۵۶، ۲۴). آموزش آنها و کنده شدن زنان از خانه‌داری صرف، امکان تحول آنان را از «موجوداتی ناقص» که حاصل جهان سنت بود فراهم می‌کند (همانجا، ۲۶-۲۴). او امکان این تغییر را از یک سو مبتنی بر افزایش علم و دانش و فرهنگ زنان و از سوی دیگر متکی بر تغییر نگاه مردان و برخورد انسانی آنها با زنان دانسته است.

نتیجه

آشنایی با مفاهیم و ویژگی‌های برآمده از سنت از آن رو اهمیت دارد که در جهان امروز، به رغم بهره‌گیری از نهادهای مدرن و پیشرفت تکنولوژی، رسوبات فرهنگ سنتی به صورت هنجارهای اجتماعی درآمده است. شیوه‌ای از تاریخ‌نگاری که بین گذشته و حال در رفت و آمد است می‌تواند با ریشه‌یابی تاثیر شرایط اجتماعی، حقوقی و فرهنگی جامعه در شکل‌گیری وضعیت زنان و ویژگی‌های شخصیتی، روحی و عملکرد آنان نشان دهد که با تغییر شرایط، آن مشخصه‌ها نیز تغییر خواهد کرد و در ذات پدیده نهفته نیست.

در جوامع سنتی (ایستا) و در مناسبات اجتماعی از پیش تعیین شده آن، زن تعریف خاصی دارد که به همسری و مادری ختم می‌گردد و حیطه عمل وی به کار در آشپزخانه، بچه‌داری و شوهرداری خلاصه می‌شود. به دلیل اینکه در این جوامع فرد تابع روح جمعی است و ذهن، مطلق‌گرا و فاقد نقادی است از این رو زن قادر نیست از تعریف‌های معین پذیرفته شده، خارج شود. او در چارچوبی سخت و غیرمنعطف محصور است.

زن در مناسبات تعیین شده جهان سنت، موظف است مسیر معینی را طی کند. در این جهان بسته، او بی‌کنش، منفعل، مفعول و موردانتخاب است. استقلال فکری و مالی ندارد، به پدر، برادر، همسر و پسر وابسته است و در چنبره تکرار کارهای خانگی بی‌اجر قرار دارد. فشار هنجارهای اجتماعی بر محدودیت‌های رفتاری و اجتماعی او می‌افزاید و مشغله‌های فکری او محدود به چارچوب‌های تعیین شده است. او در حصارها و محدودیت‌های اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، هنجاری و خانوادگی قرار دارد؛ ناامنی‌های اجتماعی، عدم حمایت قانون، تعصب و غیرت محدود

کننده و حقارت‌های تاریخی، فرصت‌های جدیدی برای دستیابی به هویت فردی را برای او فراهم نمی‌کند.

در حیطه روانشناختی نیز افق دید ذهن سنتی فراتر از الگوهای از پیش تعیین شده نخواهد رفت، اندیشیدن تمرین نشده و زن با توجه به فضای تربیتی قادر نخواهد بود موجودیتی مستقل بیابد. حسادت، غیبت، رقابت، فاش کردن عیوب هم‌جنسان، ناآرامی و درگیر شدن با دیگران، گرایش به جادو، هیجان‌های کاذب و سطحی‌نگری، جهانی مملو از ترس‌های گوناگون می‌آفریند. از این رو، ذهن زن سنتی ترجیح می‌دهد در همان شبکه‌های درهم تنیده سنت بیارامد و احساس رضایت و امنیت کند. چرا که دستیابی به فردیت، یگانه و متمایز بودن از دیگری باید از مسیر تحقق خویش بگذرد. او می‌بایست به خود آگاه شود و مرزهایش را در ذهن و با جهان بیرون گسترش دهد.

زن برای دست‌یابی به فردیت می‌بایست به مولفه‌های زیر دست می‌یافت: حق انتخاب و آزادی در تصمیم‌گیری، پذیرش مسئولیت انتخاب، اتکا به عقلانیت با ابزار دانش و علم، میل به پیشرفت و پویایی در زندگی، گسترش آگاهی‌های ارتباطی و باز کردن افق‌های دید، کنش‌گری و تجربه‌گری، ضرورت حضور اجتماعی و امکان تجربه اقتصادی، که تمامی این ویژگی‌های با توجه به شرایط حقوقی، فکری، اجتماعی و فرهنگی جهان سنت در دوره قاجار فراهم نشد. امروز نیز همچنان مؤلفه‌های سنت و مدرنیسم در ذهن و عمل اجتماعی زنان و در حصارهای محدود کننده اجتماعی و فکری در تکاپو و مقابله هستند.

منابع

الف) اسناد منتشر شده

اتحادیه، منصوره؛ روحی، سعید، (۱۳۸۵) در محضر شیخ فضل‌الله نوری، اسناد حقوقی عهد ناصری، تهران، نشر تاریخ ایران.

عباسی، رضا؛ بدیعی، پرویز، (۱۳۷۲) گزارش‌های اوضاع سیاسی، اجتماعی و لایات عهد ناصری، تهران، سازمان اسناد ملی ایران.

احمدی، محمد طاهر، (۱۳۷۰) گزارش های عصر سپهسالار، تهران، سازمان اسناد ملی ایران.

ب) منابع دست اول

استرآبادی، بی بی خانم و خانم افضل وزیری، (۱۳۷۵) *مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان*، به کوشش افسانه نجم آبادی، شیکاگو، نگرش و نگارش زن.

اعتماد السلطنه، (۱۳۵۰) *روزنامه خاطرات*، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر.

اوبن، اوژن، (۱۳۶۲) *ایران امروز*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، جهان.

اورسل، ارنست، (۱۳۵۲) *سفرنامه اورسل*، ترجمه علی اصغر سعیدی، [بی جا]، [بی نا].

اولیویه، (۱۳۷۱) *سفرنامه*، ترجمه محمد طاهر میرزا، تهران، اطلاعات.

بروگش، هنریش، (۱۳۷۴) *در سرزمین آفتاب*، ترجمه مجید جلیلود، تهران، نشر مرکز.

_____، (۱۳۶۸) *سفری به دربار سلطان صاحب قران*، ترجمه مهندس کردبچه، تهران،

اطلاعات.

بل، گرتود، (۱۳۶۳) *تصویرهایی از ایران*، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی.

بنجامین، ساموئل گرین ویلز، (۱۳۶۳) *ایران و ایرانیان*، خاطرات و سفرنامه بنجامین، تهران، آفتاب.

بیشوب، ایزابلا، (۱۳۷۵) *از بیستون تا زرد کوه بختیاری*، ترجمه مهتاب امیری، تهران، انزان.

پولاک، (۱۳۶۱) *سفرنامه*، ترجمه جهاننداری، تهران، خوارزمی.

تاج السلطنه، (۱۳۷۸) *خاطرات تاج السلطنه*، به کوشش مسعود عرفانیان، تهران، نشر تاریخ ایران.

جکسن، آبراهام، و . ویلیامز، (۱۳۵۷) *ایران در گذشته و حال*، ترجمه منوچهر امیری و فریدون

بدره ای، تهران، خوارزمی.

دولت آبادی، یحیی، (۱۳۷۱) *حیات یحیی*، تهران، ابن سینا.

دیولافوا، (۱۳۶۱) *سفرنامه*، ترجمه علی محمد فره وشی، چاپ دوم، تهران، خیام.

شل، ماری لئونورا، (۱۳۶۸) *خاطرات لیدی شل*، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ دوم، تهران، نشر

نو.

عضدالدوله، احمد میرزا، (۱۳۵۵) *تاریخ عضدی*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بابک.

عین السلطنه، (۱۳۷۴) *روزنامه خاطرات*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر. فوریه، (۱۳۶۳) سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، علمی.

کارلاسرنا، (۱۳۶۳) مردم و دیدنی های ایران، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو.

کربلایی، حسن، (۱۳۶۱) *قرارداد رژی*، چاپ دوم، تهران، مبارزان.

آیاکولیو، کلارا کولیورایس، (۱۳۶۶) *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمه اسد الله آزاد، مشهد، آستان قدس.

گاسپاردروویل، (۱۳۷۰) *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، چاپ چهارم، تهران، شبوویز.

گرمودی، میرزا فتاح خان، (۱۳۷۰) *سفرنامه ممسنی*، به کوشش فتح الدین فتاحی، تهران، [بی تا].

لایارد، اوستن هنری، (۱۳۷۶) *سفرنامه لایارد یا نبرد محمد تقی خان بختیاری با حکومت قاجار*، ترجمه مهرباب امیری، تهران، انزان.

مستوفی، عبدالله، (۱۳۲۱) *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، تهران، زوار.

- ممتحن الدوله، مهدی، [بی تا]، *خاطرات ممتحن الدوله*، به کوشش حسین قلی خان شقاقی، تهران، فردوسی.

موزر، هنری، (۱۳۴۶) *سفرنامه ترکستان و ایران*، ترجمه علی مترجم، به کوشش محمد گلبن، تهران، مهر.

مونس الدوله، (۱۳۸۰) *خاطرات مونس الدوله*، ندیمه حرمسرای ناصر الدین شاه، به کوشش سیروس سعدوندیان، تهران، زرین.

نیکتین، ب، (۱۳۵۶) *خاطرات و سفرنامه*، ترجمه علی محمد فره وشی، چاپ دوم، تهران، معرفت.

ج) کتابهای تحقیقاتی

آدمیت، فریدون و هما ناطق (۱۳۵۶)، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران، آگاه.

آدمیت، فریدون (۱۳۵۱) *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*، تهران، خوارزمی.

تفضلی، ابوالقاسم؛ معتضد، خسرو، (۱۳۷۸) *از فروغ السلطنه تا انیس الدوله زنان حرمسرای ناصرالدین شاه*، تهران، گلرین.

جنکینز، ریچارد، (۱۳۸۱) *هویت اجتماعی*، ترجمه: تورج یاراحمدی، تهران، شیرازه.

دلریش، بشری، (۱۳۷۵) *زن در دوره قاجار*، تهران، حوزه هنری.

